



حالا که کرونا با کسی شوخی ندارد و باید ۲ هفته در خانه بمانیم
بهتر است سری به قفسه کتاب‌ها بزنیم

دوباره بخوان!

مطالعه کنیم و با کتاب‌های بیشتر انس بگیریم و اگر گرانی کتاب‌ها مانعی بر سر راه این انس و الفت است سری به کتابخانه بزنیم و یکی از همان کتاب‌ها که دلمان می‌خواسته در فرصتی دوباره بخوانیم را مطالعه کنیم.

حتی می‌توانیم اگر موفق شدیم در این دو هفته کتابی را تمام کنیم با همین هشتگ در شبکه اجتماعی درباره‌اش بنویسیم تا دیگران هم ببینند می‌شود کتابی را دوباره خواند و از خواندنش لذت برد.

اصلا یکی از فواید دوباره خوانی این است که می‌شود متوجه شود نگاهمان نسبت به زمانی که از یک اثر خوشمان آمده چه تغییری کرده است. اگر از کتاب خوشمان آمد، می‌شود گفت کتاب خوبی بوده و با توجه به گذشت زمان نگاهمان تغییری نکرده یعنی نویسنده خوب نوشته و اگر حس کردیم کار خوبی نیست متوجه می‌شویم سلیقه و نگاهمان تغییر کرده که این ملاک خوبی برای ارزیابی و سنجش میزان رشد خودمان نیز هست.

حالا که باید در خانه بنشینیم تا زنجیره کرونا را قطع کنیم بهتر است کاری کنیم که برای خودمان مفید باشد و حتما مطالعه یکی از آن کارهای مفید است. دوباره خوانی هم فایده‌اش بیشتر از خواندن مرتبه اول است و برای همین فایده‌اش ضریب دودارد. از قدیم هم گفته‌اند کتابی خوب است که بیش از یک مرتبه خوانده شود و در هر مرتبه خوانش تغییری در خواننده ایجاد کند پس حالا که فرصت هست و موقعیتش فراهم شده می‌توان با دوباره خوانی حال و روز خودمان را بسنجیم و البته در هزینه‌ها هم صرفه جویی کنیم.

حالا دیگر بهانه‌ای باقی نمانده که نخوانید از همین الان دست به کار شوید و شروع کنید. راستی تا یادم رفته بگویم یکسری پیشنهاد هم در همین شماره برایتان کنار هم گذاشته‌ایم تا اگر در این دو هفته هوس کردید کتاب بخوانید و بعد از دوباره خوانی احساس کردید با کمبود مواجه شده‌اید از آنها هم استفاده کنید. در هر صورت خواندن فراغتی می‌خواهد که این چهارده روز امکان خوبی است که بتوانیم دمی با این یاران بی‌زبان خلوت کنیم و با آرامش گوش به حرفشان بدهیم.

«دوباره بخوان» را باید تبدیل به یک رفتار فرهنگی کرد تا همه کتاب‌ها بیشتر خوانده شود و هم تامل و دقت در آثار بیشتر شود.

«دوباره بخوان» این تیتري بود که در ایام نوروز بالای مطلبی که در شبکه اجتماعی منتشر کردم، نوشتم. اولش فکر نمی‌کردم انقدر این تیترو ایده پشت آن برایم جدی شود، ولی حالا که حدود هشت ماه از آن روزها گذشته می‌بینم قضیه جدی است.

ما چرا چیست؟ خواندن و مطالعه کردن همیشه یک پایش در کفش گرانی است و پای دیگری در کفش بی‌وقتی! هر وقت صحبت از کتاب خواندن می‌شود اگر فرصت باشد پول نیست و اگر پول باشد فرصت نیست برای همین هیچ وقت بختش باز نمی‌شود و اتفاقی برایش نمی‌افتد و این بهانه‌ها دست در دست هم همیشه هستند تا ما نخوانیم و زندگی نکنیم.

همین بهانه‌ها باعث شد هشتگی با همین مضمون درست کنم و از آنها بی که در شبکه اجتماعی دنبالم می‌کنند بخوام دوباره بخوانند؛ یعنی به جای این که خود را ملزم کنند به خواندن کتاب تازه و خوانده نشده، بروند سراغ قفسه کتاب‌هایشان ببینند چه کتابی بوده که وقتی تمامش کردند دلشان خواسته بعدا در فرصتی دوباره بخوانندش. ما چرا به همین سادگی بود. این قصه مربوط است به نوروز ۹۹ که کرونا همه را خانه‌نشین کرده بود و دیدم بهتر است به جای توصیه کتاب تازه و چاپ اول و داغ و اینا فعل خواندن را صرف کنیم. برای همین نوشتم بهتر است سری به قفسه کتاب‌هایمان بزنیم و یادی کنیم از کتاب‌هایی که همیشه با خودمان می‌گفتیم اگر روزی وقت کنیم دوباره می‌خوانیم‌شان.

حالا هم شرایط نه بهتر شده و نه تغییر کرده حتی می‌توان گفت به مراتب بدتر از نوروز است. اوضاع اقتصادی هم بدتر شده و موج گرانی جای نفس کشیدن برای کسی باقی نگذاشته و جز عده‌ای ساحل‌نشین باقی در گرداب گرانی‌ها دست پا می‌زنند، روح نیمایوشیچ شاد که گفته: «آی آدم‌ها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید... یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان...»

القصه گفتم حالا که باز مجبور به خانه‌نشینی اجباری هستیم و این اجبار نه از روی اکره است که برای همراهی با کادر درمان که بیش از ۹ ماه بدون استراحت مشغول خدمات درمانی هستند،



حسام آفتاب

دبیر قفسه



حالا دیگر بهانه‌ای باقی نمانده که نخوانید از همین الان دست به کار شوید و شروع کنید. راستی تا یادم رفته بگویم یکسری پیشنهاد هم در همین شماره برایتان کنار هم گذاشته‌ایم تا اگر در این دو هفته هوس کردید کتاب بخوانید و بعد از دوباره خوانی احساس کردید با کمبود مواجه شده‌اید از آنها هم استفاده کنید

انتخاب جدید من



هدی برهانی

آموزگار

برای این دو هفته طوری برنامه ریخته بودم که انگار قرار بود من و شاگردهایم یک‌تنه سرانه مطالعه کشور را بالا ببریم! این سری دست همه را برای خواندن باز گذاشته بودم. «هرکس هرچه می‌خواهد بخواند و بشنود!» بله، این

بشنود انتخاب جدید من بود. بچه‌های دوره دوم دبیرستان تقریباً همگی‌شان موبایل داشتند و البته به‌روز بودند. برای همین هم بود که تصمیم گرفتم شنیدن پادکست را به یکی از راه‌های جایگزین خواندن کتاب تبدیل کنم.

سه چهار روز آخر هفته را زمان گذاشتم و سعی کردم یک گلچین درست و درمان از پادکست‌ها و کتاب‌های صوتی تهیه کنم. گلچین من عبارت بود از کلی «ناداستان» که از کانال‌های مختلف و معروف پادکست فارسی انتخاب کرده بودم و کلی داستان بی‌نظیر که گوش کردنشان هم لطف دیگری داشت. بیشتر وقت‌ها بچه‌ها دنبال لقمه‌های حاضر و آماده می‌گردند. پس سعی کردم به‌جز درست کردن یک فهرست از کتاب‌ها، سراغ تهیه لیست روش‌های شنیدنشان هم بروم. به بچه‌ها کانال‌های پادکست‌ها را معرفی می‌کردم و همین‌طور اپلیکیشن‌هایی که می‌شد از طریق آنها کتاب صوتی شنید. «نوار» انتخاب خیلی بود. از میان کتاب‌های نوار چندتایی را گلچین و به بچه‌ها معرفی کردم.

گرچه من دشمن کتاب‌های صوتی و هوادار تیپو سی کتاب‌های کاغذی بودم، اما زمانه من راجب روم می‌کرد تا قدم به قدم با بچه‌های «دوست تکنولوژی و دشمن چاپم!» کنار بیایم. شاید واقعا توقع زیادی بود در عصری که سقف تمرکز بشر دارد به یک دقیقه نزدیک می‌شود از دخترهای دبیرستانی ام بخواهم ساعت‌ها پای خواندن کتاب‌ها بمانند. برای همین نوار انتخاب خوبی بود. «گتسبی بزرگ» تنها کتابی بود که قرار گذاشتیم در این دو هفته همراه هم بشنویم. در واقع تکلیف کتابخوانی این دو هفته شنیدن نسخه پنج شش ساعتی اثر فیتزجرالد با صدای علی عمرانی عزیز بود. انتخاب از میان باقی کتاب‌ها و پادکست‌ها به انتخاب و میل خود بچه‌ها واگذار شده بود، اما این یکی قرار بود هم شنیدنی (بر وزن هم خوانی) ما باشد در این تعطیلات اجباری.

مثل همه یکشنبه‌ها این هفته هم روسری به سر روبه‌روی دوربین لپ‌تاپ قرار می‌گرفتم و پس از سلام و احوالپرسی می‌پرسیدم: «خب بچه‌ها! این هفته کتاب چی شنیدین؟» راستی که خیلی سوررئال بود! بچه‌های این دوره همه چیزشان با ما فرق می‌کند. ما وقتی بچه بودیم کتاب‌ها را فقط می‌شد بخوانیم! نهایتش این‌که پدرجد قصه‌های شنیدنی یعنی همان نوار کاست معروف شاملو، «خروس زری، پیرهن پری» را به عنوان قصه شب گوش می‌کردیم... آن هم تازه جزو سرانه مطالعه حساب نمی‌شد! و از نظر خانواده ما بچه‌ها همش دنبال جنگ‌ولک بازی بودیم! حالا ما بچه‌ها راحت می‌روند پادکست و کتاب صوتی گوش می‌کنند و سرانه مطالعه کشور را می‌برند بالا. تازه آنها این شانس را دارند که کتاب‌ها را با صداهایی دلنشین بشنوند. اینجاست که باید بگویم الحق که ما نسل سوخته‌ایم...